

# تقوا

و تفسیر التقوی ترک مالیس باخذه باس حذر اعمابه الباس و هوفی الحقیقه طاعه بلا عصیان و ذکر بلا نسیان و علم بلا  
جهل و مقبول غیر مردود.

و معنای تقوا اینست که به سوی آنچه که خطری در آن نیست نرود تا بدانچه که مخاطره آمیز است نزدیک نشود. تقوا در  
حقیقت طاعتی است بدون عصیان و یادی است بدون فراموشی و علمی است بدون جهل و مقبولی است که

رد نشود.

(امام صادق (ع)).



در مناجات با خدا موسی گفت ای کردگار و یا مولا!  
از هر آنچه آفریدی از هر لون چیست بهتر ز خلق ها در کون؟  
گفت کز خلق ها ای موسی نیست بهتر به عالم از تقوا  
سر هر طاعتی یقین تقواست مستقی شاه خنت الاواست

سنایی

# . در مزرع دل بسی گل افشنادی. بسی نهال نشاندی. این مزرعه آب خواهد تا ببالد و بماند و بردهد؛ دانی که آبش چه بود؟ از امام جعفر صادق(ع) باز پرس: « تقوا برای طاعات همچون آب برای درختان است.»  
(تجلی 1 ص 21)

# . ثمره تقوی آن است که خدا همه جا با تو است؛ تو بس بی کسی؛ تو بس ناتوانی، تو بس نیازمندی، بی کسان را کس باید، ناتوان، توان جوید، نیازمند، بی نیاز خواهد، چون او با تو باشد، همه چیز با تو است، نشنیده ای که فرمود: « واعلموا انّ الله مع المتقين » ( بدانید که خدا با پرهیزکاران است. {توبه آیه 37} )  
(همان ص 25)

# . آدمی بسا اندرز شنود ولی ره به مقصود نبرد. بر در تقوا بنشین که رنج رفت و گنج آمد. مار تو را رفت و مال تو را آمد، اندوهت رفت و شادی در رسید. این حکیم هم اندرزت دهد و هم هدایتت کند که فرمود: «ذلک الکتاب لا ریب فیہ هدی للمتقین {بقره آیه 2}» ای عزیز! تا از نور تقوی بهره نبری، قرآنت دست هدایت پیش نیارد. پس تقوا جوی تا هدایت یابی؛ پرهیزکار باش اگر کوی جانان خواهی.

(همان ص 27)

# . ای عزیز! چه دانی که راه بس مخوف است و مسافر را صد خطر در هر قدم؛ صد دام و در هر دام هزار دانه؛ تو چون توانی که از این راه هراست نباشد؟ در زیّ متقین درآی تا بشنوی که: « یا بنی آدم اِما یأتینکم رسولٌ منکم یقصّون علیکم آیاتی فمن اتقی و اصلح فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون » ( ای بنی آدم، چون بیایند شما را رسولان، بر شما آیات مرا همی خوانند؛ پس هر آنکس که تقوا گزید و خویشتن به صلاح آورد پس نه بیم باشد ایشان را و نه غمگین شوند.

(همان ص 31) {اعراف آیه 35}

# . هم نفس فتنه گر و هم شیطان دام گستر، هم خیال یاوه سرای و هم اندوه جگرخای، در این رهگذر کام اندک و دام فراوان. هم او مژده دهد که چون تقوا گزینی راه خروج از همگی آفات پیشت نهیم. « من یتق الله یجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث لا یحتسب {سوره طلاق آیه 3} »

و این تقوا عصای موسی است که برای دشمنانت مار آفریند و برای دوستانت چشمه جاری نماید. به لطفش سوگند که بندگان را در تنگنا وانهد و در اضطرار، یار و در محنت، غمخوار باشد.

(همان ص 33)

تو خدا را شوکر جمله جهان کیر و آب به خدا کر سر موی قدمت تر کرد

# . خداوند فرمود: « یرزقه من حیث لا یحتسب {سوره طلاق آیه 3} » ( از آنجایی که نمی پنداشت روزیش دهم.) ای عزیز! خوان کریم است و صاحب خانه رحیم؛ وعده او حق است و هم او رازق مطلق؛ دیگر چه اندیشی و چه خواهی؟ راه تقوا جوی تا این همه دولت بینی. که این منزل منزلی بس پربهاست؛ و شاهرای لقای خداست؛ و درمانش به هر دردی دواست .

(همان ص 35)

# . در گذشته حوض هایی که در منزل بود رخت صاحب منزل در آن شسته می شد، آفتابه در آن می زدند، ظرف در آن می شستند و احیاناً تابستان ها بچه ها در آن آب تتی می کردند، به این حوض هر از چندی چند دلو آب اضافه می شد. چنین حوضی کجا می توانست آبش تمیز باشد؟ و این مثل بدان آوردم که نوع مردم باطنی چنین دارند، نمازی می خوانند، احیاناً ماه رمضان روزه ای می گیرند، هر از چندی به زیارت قبوری از اهل بیت مشرف می شوند، اما در کنار این اعمال روزی صدها معصیت می کنند، این شخص کجا می تواند سالک طریق حق تعالی شود؟ او تاجر ورشکسته ایست که در هر ماه ده معامله کرده که یکی از آنها سود داشته و مابقی ضرر، مادام از اعتبار بانکی خود برداشته و پایان سال که بسا به تصور سودی سرشار نشسته بود خود را ورشکسته می یابد، و وای بر آن عمری که در پایان، سر نوشت آدمی چنین باشد.

(کلی مصلحتی ص 8)

# . هر آن کس چهل روز بخاطر خداوند خویشتن را خالص نماید، سر چشمه های حکمت از قلبش بر زبانش جاری می شود. خود را خالص کردن، یعنی از شرک خفی بریدن، یعنی معصیت نکردن، یعنی در نیات

جز رضای خداوند را مرعی نداشتن، بنا بر این، جز پاکان را بر این  
آستان ره نیست. (همان ص 62)

## اگر بودی کمال اندر نویسانی و خوانایی چرا آن قبله کل نانویسا بود و ناخوانا

# . آن گونه که در شریعت از نجاست ظاهرت اعراض بود، در طریقت  
از نجاسات باطنت اعراض باید باشد. خوش بر آن سالک آگاه که نه تنها  
از آرایش گناه دل را حافظ است که حتی از مکروهات نیز می پرهیزد و  
برای آرایش روح با واجبات تنها قانع نبوده و از مستحبات نیز روی  
گردان نیست. (همان ص 74)

# . تقوی یعنی دست در دست خدا گذاشتن و تمنی نفس را رها کردن.  
(اندیشه‌گاهش 85)

# . تو تقوا پیشه کن، خدا معلمت می شود. در محضر معلم، نمی  
دانم، بهترین جواب است تا معلم دانایی خود را نثار تو کند. در حضور  
محبوب ساکت بودن و گوش دادن بهترین ادب است. (همان ص 85)

# . فرقان معلول تقوا است و تقوا معلول خدا شناسی، آنکه خدا را  
ندانست خوب و بد برایش یکسان است و فطرت پاکش در خمول قرار  
می گیرد.

(تجلی 7 ص 85)

# . نفس اگر از بدو بلوغ در راه شرع و تقوا باشد، هر چه بر او می  
گذرد جوان تر و شاداب تر می شود؛ شجره طیبه ای است که گلشن و  
انبوه می گردد؛ سایه می گسترد و بار فراوان می آورد و هیچش پیری  
نیست. اگر عالم امر او در طول عمر رو به خدا داشت ساعت به ساعت  
جوان تر است و عکس آن هم صحیح است. اگر رو به دنیا داشت،  
حرصش و طمعش ساعت به ساعت بیشتر و از قرب اجل بی خبر و هر  
دم در بند سرمایه و دل بستگی دیگر است. (همان ص 219)

# . در سفر از اسفل السافلین به اعلی علیین اگر اهل تقوا و ایمان باشی،  
سیری است از خزان جان فرسا به بهار دل افروز و اگر اهل کفر و نفاق

و گناه باشی، سفری در پیش داری از بهشت ملک به نار ملکوت و این است معنی حدیث نبوی:

« الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ » (دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است). (حضرت محمد ص)

(تجلی آخروس 73)

# . (قلب را درحقیقت از این رو قلب نامیده اند که مادام منقلب و دگرگون می شود. حکایت دل حکایت پری است که در یک دشت به میخ

درختی آویخته باشد و باد آن را زیر و رو کند. (کثرالاعمال)

چون وضع قلب چنین است و قلب سلطان بدن که بر همه جوارح حکومت می کند توجه به آن از توجه به تمام اندام باید بیشتر باشد. تصور فرمایید که راننده ای به تنهایی اتومبیلی را هدایت می کند. خود مسئول جان خویشتن است اما خلبانی که با پانصد مسافر پرواز می کند مسئولیت جان پانصد نفر به عهده اوست، اگر دل آدمی غافل بود، چشم بد می بیند، گوش بدها را می شنود، زبان بد را می گوید، دست آزار می رساند، پا به راه کج می رود، زین روست که مراقبت دل از توجه به تمام اندام برای سالک الی الله باید بیشتر باشد.

(هدیه باص 69)

# . آن که خود را شناخت، در حفظ و بالیدن آن کوشید و هر آن کس که خویشتن را فراموش کرد جز خسران به بار نیاورد و این ورشکستگی معلول فراموشی خداست و فراموشی خدا معلول بی بند و باری و عدم رعایت تقوا است که شیطان را بر انسان مسلط می کند و نیروی فرقان و تشخیص را در وجود آدمی از اندیشه می زداید تا بدان جا که منحصرأ خود را فقط آنچه در آینه می بیند تصور می کند، خوش بخورد، و خوش بپوشد و خوش بخندد و خوش بگذراند.

(کثرالاعمال 78)

# . در کلبه مختصری که آرامگاه بابا کوهی آنجاست، درویشی به نام کوچک علی زندگی می کرد. روزی از او پرسیدم: ای درویش! اتفاق افتاده که روزی در این قله کوه از بی آذوقه ای درمانده شوی؟ جواب داد: مولا سخی است. اما وقتی از گرسنگی در آستان مرگ قرار گرفتم.

پرسیدیم: آن چه زمان بود؟ گفت: اگر در خاطر داشته باشی وقتی در شیراز هفت شبانه روز برف می آمد. روز دوم قهوه چی پایین آمد و گفت: درویش وضع خطرناک است، نیم متر برف روی کوه نشسته، ما از سرما و گرسنگی تلف می شویم برخیز تا خود را به شهر رسانیم. من گفتم: در شهر کسی را نمی شناسم و محلی ندارم، من توگل بر خدا کردم، هر وقت اراده او باشد، برای مرگ آماده ام. قهوه چی کوه را ترک کرد و من با خدای خود تنها ماندم، برای فردای آن روز کمترین خوراکی نداشتیم، باری سه شبانه روز گرسنگی را تحمل کردم، بر فراز این کوه حتی پرنده ای هم پرواز نمی کرد و سرما بیداد می کرد و توان حرکت از من گرفته شده بود. باری نیمه های شب بود، دیدم یکی در کلبه را می کوبد، تصوّر کردم گرگی به کلبه پناهنده شده، بعد صدای سلامی شنیدم. در را باز کردم مردی برف آلود وارد کلبه شد، لباسش را بیرون آورد قیافه اش را که دیدم کمی آرامش یافتم. گفت: درویش السّاعه چقدر از شب می گذرد؟ گفتم: من ساعت ندارم ولی چیزی به صبح نمانده است. وی گفت:

در این قابلمه خوراک برای چند روز تو هست، هر آن گاه آمدند و ظرف را از تو طلب کردند، بگو که من در این ساعت، خوراک را به تو رساندم. وی در آن جا ساعتی استراحت کرد و سپیده دم کلبه را ترک گفت و دیگر چیزی به من نگفت. من چندین روز از این خوراک استفاده کردم، و جان بی رمق رمقی یافت و جز از فضل پروردگار این واقعه را نمی دانستم، اما حیران بودم که چطور این مرد در دل شب، این خطر را گذرانید و توانست خوراک را به من رساند. باری چندین روز گذشت و خورشید بعد از یک دهه جمال دلارایش را نمایانگر ساخت. برف ها کم کم ذوب می شد، ولی هم چنان راز آن واقعه بر من پوشیده بود. تا روزی دو نفر جوان وارد کلبه من شدند. پرسیدند ظرفی نزد تو امانت است؟ گفتم: آری. گفتند: چه وقت این ظرف پُر از خوراک را برای تو آوردند؟ گفتم: ساعات آخر شب بود. هر دو نگاه به هم کردند. یکی به دیگری گفت: عجب احمق خری هست. آن دگر گفت: عجیب است که زنده مانده است. بنده که کاملاً از واقعه بی خبر بودم، پرسیدم: می شود از این راز من هم اطلاع پیدا کنم! جوان گفت: ای درویش! آن شب ما چند نفر در منزل همین فرد مهمان بودیم، پذیرایی مفصل بود، بساط عیش و شراب در کار، وقتی سفره شام را گسترده، آن قدر خورده

بودیم که کسی میل شام نداشت. یکی از دوستان گفت: کیست که السّاعه بتواند به بابا کوهی رود. این فرد که از همه مست تر بود، گفت: من و دیگری گفت: هر کس رفت ساعت طلای خود را به او جایزه می دهم. این فرد لباس پوشید و آماده حرکت شد، رفقا گفتند: از کجا بدانیم که تو به باباکوهی رسیده ای؟ گفت: این خوراک ها را برای درویش می برم و او را به شهادت می طلبم، وی فردا ظهر به منزل رسید و خانواده نگرانش را از نگرانی بیرون آورد. دقت شود که چون هیچ عاقل در آن شب چنین تصمیمی نمی گیرد، خداوند به دل بنده مستی می اندازد که در عالم سکر و مستی این جرأت را یابد و دریابد بنده ای دور افتاده را که به خداوند نزدیک است. « مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ » (هر آن کس تقوا گزید محل خروج برایش مهیا کنیم و روزی دهیم او را از آن جا که نمی شناخت { طلاق آیات 2 و 3 } )

(فریاد جرس ص 113)

## (سؤال از محضر استاد)

# . حضرت استاد بفرمایید که الف: تقوی چیست؟ ب: آیا مراتب دارد؟ ج: راه رسیدن به آن چیست؟

### جواب

الف: تقوی به معنی نگاه داشت است، نگاه داشتن خود از گناه و توجه تام به او و او امر و نواهی

حضرت مولا، که بدون آن اعمال نیک هم بر باد می رود. «التقوی للأعمال کماء للأشجار» (تقوی

برای اعمال مثل آبیاری برای درختان است. (امام صادق ع)

ب: مراتب آن: 1. حفظ جان از آلودگی به کناه، 2. حفظ جان از آلودگی به مکروهات،  
3. حفظ جان از آلودگی به ماسومی الله.

ج: راه رسیدن به آن: توکل به خداوند و مبارزه با شیطان و نفس آواره و دوری از معاشرت با بدان و  
عدم شرکت در مجالس معصیت است.